

نظم اجتماعی نو و جنبش کارگری سن دن دبیرم (از تو سخن می‌گویم)

فروغ اسدپور

مبارزات جانانه و دلاورانه‌ی کارگران هفت تپه و فولاد اهواز، یک بار دیگر موضوع اعتراضات کارگری را به نقطه‌ی ثقل حوادث سیاسی کشور تبدیل کرد. وضعیت سیاسی خاص ایران به گونه‌ای است که مبارزات حتی اقتصادی و صنفی کارگران در یک سطح محدود به ناگزیر و بلادرنگ رنگ و بوی سیاسی به خود می‌گیرد. کارگران بی‌واسطه با دم و دستگاه دولتی روبرو می‌شوند، دستگیر و شکنجه شده و انگ‌های عمل بر ضد امنیت ملی به آن‌ها زده می‌شود. از همه سو فعالان اجتماعی چپ و طرفداران یک آینده‌ی عاری از انواع و اقسام ستم‌ها در تلاش هستند تا این لوکوموتیو را که در زمینه‌ی لغزان افتان و خیزان بیش می‌رود به جلو هل دهند. جامعه‌ی کارگری هم متوجه اوضاع وخیم کنونی هست و به همین جهت در تلاش است تا از جامعه‌ی بیرون از شرکت و کارخانه؛ جامعه‌ای که محله و شهر نامیده می‌شود، همان جامعه‌ی بزرگ‌تر که مردم نامش می‌دهیم، کمک و پشتیبانی و همبستگی بگیرد.

کارگر فولاد اهواز کریم سیاحی همین را در سخنرانی خود رو به «مردم» فریاد کرد. پرسش اعتراضی او این بود که مردم چرا به کارگران ملحق نمی‌شوند: «چرا از کارگران حمایت نمی‌کنید مگر نان بازاری اینها را نخوردید؟ چرا سکوت کردید؟ والله دارید به خودتان خیانت می‌کنید».

اما این مردم که کریم سیاحی به درستی از آن‌ها طلب استمداد می‌کند، چه کسانی هستند؟ مگر در اهواز همین مردم نبودند که به خیابان‌ها آمدند و به اعتراض علیه ریزگردها و انتقال آب خوزستان به مناطق دیگر پرداختند؟ مگر همین مردم نبودند که شعارهای عربی سر دادند و در ماجرای تیراندازی‌هایی که چندی پیش در اهواز رو به قوای حکومتی اتفاق افتاد، فله‌ای آن‌ها را دستگیر و شمار زیادی از آن‌ها را اعدام کردند؟ پس چگونه است که «مردم»، همان‌ها که تا دیروز در خیابان بودند و برای دفاع از حق زندگی و حقوق ملی‌شان پیکار می‌کردند امروز پژواک صدای فعالان کارگری نیستند؟ پاسخ را شاید باید از دهان اسماعیل بخشی کارگر دلاور و ترس ناشناسی شنید که امروز انگ امنیتی بر فعالیت‌های او چسبانیده‌اند. چندی پیش، چند روزی قبل از این که به زندانش افکنند در میانه‌ی یک سخنرانی به ناگهان گفت که «ناسیونالیست‌ها خودشان را به ما نچسبانند».

نکته همین جا است: شاید بخشی تصور می‌کرد که شعارهای به اصطلاح ناسیونالیستی (عرب‌ها) از دید حاکمیت خطرناک‌تر و «امنیتی‌تر» از شعار بازگرداندن بنگاه اقتصادی به دولت یا ایجاد شوراهای کارگری است. بنابراین بنا به مصلحت‌اندیشی عقل سلیم و اراده‌ی سنجیده در تلاش بود تا جنبش کارگری تازه‌پای هفت تپه را از گزند اتهامات «تجزیه طلبی» عرب‌ها در امان نگه دارد. غافل از این که جداافتادگی جنبش‌های اجتماعی از یکدیگر است که رژیم را قادر می‌سازد تا این تک صداهای دور افتاده از هم را یک به یک خاموش کند و از ایجاد یک پیوند استوار بین آن‌ها ممانعت به عمل آورد. فعالان جنبش کارگری در خوزستان به قاعده باید بیش از دیگران به ابعاد ستم ملی در اهواز و خوزستان و به طور کلی ایران واقف باشند، چه در میانه‌ی مهلکه هستند و همه چیز را از نزدیک لمس می‌کنند. فاجعه‌ی سرنوشت عرب‌ها در نهران با سرنوشت کارگران خویشاوندی دارد. نیازی نیست که فعالان جنبش کارگری از «ناسیونالیست»‌ها اعلام تبری کنند یا حمایت. «ناسیونالیست»‌ها یقیناً هم در مقام کارگر در صفوف جنبش کارگری حضور دارند و هم در جایگاه «اقلیت قومی» از ستم مضاعف سرکوب هویتی رنج می‌برند و هم در هیئت «شهروند» اهوازی در تنفس هوای آلوده با کارگران (عرب و غیرعرب) سرنوشت دشوار جمعی را سهیم هستند و آن را تاب می‌آورند. به همین جهت نه حق داریم و نه می‌توانیم آنان را از جنبش صنفی-سیاسی کارگران طرد یا حذف کنیم.

جنبش کارگری به عنوان یک جنبش فراگیر اقتصادی-مدنی-سیاسی باید به روی بازشناسی همه گونه ستم و تبعیض و نابرابری گشوده باشد. بنابراین ستم ملی فقط در حد قلم‌فرسایی‌های بی‌سروته و بیانیه‌های سیاسی نیست که باید بازشناسی شود. رویکرد درست و پخته باید در پراتیک سیاسی در زندگی روزمره و بزنگاه‌های تاریخی عمل سالم و پرصداقت خود را ثابت کند. اسماعیل بخشی اگر عربی می‌داند می‌توانست به زبان عربی هم‌شهریان عرب خود را مخاطب قرار بدهد و از خواست آن‌ها برای رفع تبعیضات ملی، دینی، زبانی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی حمایت کند و در ادامه خواستار پیوند بین دو جنبش برحق مردمان عرب ساکن خوزستان و کارگران شاغل در کارخانجات این منطقه بشود که بخشی از آن‌ها خود عرب‌اند. دست‌کم هنگامی که کارگران معترض وارد قلمرو شهر اهواز می‌شوند می‌توانند شعارهایی به زبان عربی سر بدهند یا این که سخنرانی چیره به زبان عربی را در مراسم خود حاضر داشته باشند تا بتوانند مطالبات خود را با مردم عرب نیز در میان بگذارند. شهر محیطی گونه‌گون و جدا از محیط تولیدی است و فعال کارگری در چنین محیطی به علامت‌هایی دیگر نیازش می‌افتد تا پیام خود را به گوش رهگذران برساند. در واقع کارگر معترض اهوازی و فعال ملی اهوازی که جنبش حق خواهانه‌هردویشان با شقاوت و بیرحمی سرکوب می‌شود، باید بتوانند همپوشانی‌هایی بین مطالبات‌شان یافته و با هم و کنار هم، به رغم تفاوت در مطالبات آنی و آتی‌شان، در یک صف، مبارزه کنند و حقوق مدنی و سیاسی یکدیگر را بازشناسی نمایند.

یا برای نمونه تصور کنید اگر کریم سیاحی که خشم برحق خود را از عدم بازتاب گسترده‌ی صدای مبارزات کارگران و فقدان همبستگی گسترده با پیکارهای طبقاتی فریاد می‌کشد به جای این که مردم را «بدهکار» خود و طبقه‌ی خود کند و از آنان بپرسد که «مگر نان بازوی ما را نمی‌خورید؟» رو به فعالین محیط زیست خوزستان و به‌ویژه مردم اهواز کرده آنان را مخاطب قرار دهد به آنان بگوید ما از مبارزات برحق شما در زمینه‌ی محیط زیست

پشتیبانی کردیم (اگر چنین حمایتی در واقعیت انجام شده باشد) و ستمی را که بر شما رفت و سرکوبی را که شما متحمل شدید محکوم کردیم و در صفوف اعتراض شما مشارکت جستیم و اینک انتظار داریم که شما نیز به صفوف ما ملحق شوید و از خواست‌های ما به رغم انتقاداتی که به وجود همین صنایع آب بر و آلاینده‌ی محیط زیستی دارید حمایت کنید. دیرتر در جمعی متشکل از کارگران، مردم عرب و غیرعرب منطقه و فعالان محیط زیست که نگران وخامت وضعیت اقلیمی منطقه هستند، گرد هم می‌آییم تا نابسامانی وضعیت اهواز و خوزستان را بحث کنیم و در ضمن به این موضوع پردازیم که کدام صنایع را می‌توان جایگزین صنایع آب‌بر و آلاینده‌ی کنونی در خوزستان و اهواز نمود تا در دور بعدی مبارزات روی این شعارهای مشترک متمرکز شویم. جا داشت که فعالین عرب و فعالین محیط زیست در اعتراض‌های برحق کارگران به حقوق معوقه و واگذاری شرکت به بخش خصوصی، بلندگویی در اختیار داشته باشند و در «عرصه‌ی عمومی» برآمده از این وضعیت (به رغم فشارهای امنیتی و سرکوب) با کارگران همدردی نشان داده و خواست‌های مشترکی را برای کل منطقه‌ی خوزستان طرح کنند. فعال کارگری خشمگین از اوضاع وخیم اقتصادی و سیاسی می‌تواند رو به مردم بگوید که منابع طبیعی و اجتماعی این منطقه متعلق به همه‌ی شما کسانی است که در این منطقه زندگی می‌کنید و از ریزگردها و انتقال آب و آلودگی محیط زیست و تبعیضات وسیع ملی و جنسیتی و دینی و جز آن در رنج هستید. ما نیز عضوی از پیکره‌ی جمعی این منطقه و اندام‌واره‌ای از یک «من» بزرگ هستیم و می‌خواهیم که با شما و در کنار شما برای مدیریت منطقه فکری کنیم راهی بجوییم و چاره‌ای بیندیشیم. باید درد مشترک را تبیین و تعریف کرد و سپس برای گسترش معنای مشترک و مفهوم جدید شکل یافته از دل هم‌اندیشی و مبارزه مشترک کوشید و فریاد جمعی برآورد.

به کار گرفتن این سیلاب‌ها که هر یک به راه خود می‌روند و به جریان انداختن این نیروهای عمل که همه سالم و ضروری‌اند باید در دستور کار جنبش کارگری و چپ باشد. میلیون‌ها آدمی خاصه جوانان که تبناک و پرآشوب در پی عمل، هر چه خواهد گو باشد، می‌دوند و از پا می‌افتند نیازمند تعریف و تبیین پرامید و واقعی از اکنون و فردا هستند تا بتوانند به جنبش کنونی خون تازه تزریق کنند. در کشوری که همه چیز در آن ویران گشته است، در کشوری که هیچ نقطه‌ی پایدار و مطلق، هیچ یقین پابرجا و استواری وجود ندارد و هر چیز متعالی همچون دروغی ردیالانه به صورت آدمی تف می‌شود، نیاز به بیان حقیقت حس می‌شود تا جماعات انسانی که کورمال هر یک راه خود را می‌روند و بی تماس واقعی به هم تنه می‌زنند، یکدیگر را در میانه‌ی نومیدی و خشم بیابند و دست به سوی یکدیگر دراز کنند. در این کشور زندانی عاری از امید برای مردم ساخته‌اند. همه به سیم‌خاردهایی که احاطه‌شان کرده کینه می‌ورزند و به حاکمان خشم دارند اما تبیین معقولی از چیستی موانع و مسیرهای پیشروی به فراسوی این موانع و چگونگی برچیدن این سیم‌خاردها و دیوارها که گروه‌های مختلف انسانی را از هم جدا می‌دارد وجود ندارد. زنان برای رفتن به ورزشگاهها اعتراض می‌کنند به آن‌ها گفته می‌شود چنین مبارزاتی در اولویت نیست. برای برداشتن حجاب اجباری می‌جنگند به آنان گفته می‌شود الان وقتش نیست چه این خواست زنان زحمتکش نیست. مبارزات زنان باید مستقیماً به مبارزات طبقاتی گره بخورد تا جنبش کارگری از آن پشتیبانی کند. فعالان محیط زیست از صنایع آلاینده شکایت می‌کنند و برای برچیدن آن‌ها تلاش می‌کنند به آنان گفته می‌شود دست نگه دارید همین که قدرت سیاسی را تصرف کردیم از دل انباشت به مدد همین صنایع آلاینده

صنایع سبز می‌رویانیم. قرار است همین «وسایل تولید» آلاینده و مخرب «اجتماعی» شود و کارگران به طور شورایی آن‌ها را اداره کنند. چنین چیزی به این معنا است که جنبش کارگری از سیاست‌های محیط زیستی سالهای نوری به دور است. مبارزه علیه ستم ملی هم به وقتی موکول می‌شود که قدرت سیاسی از آن «ما» شده باشد. هیچ چیزی نباید در صفوف کارگران انتزاعی تفرقه و شکاف ایجاد کند. غافل از این که همین کارگران از شکم زنانی متولد شده‌اند و با زنایی زندگی کرده و می‌کنند و همکاران زنی دارند که از ستم پدرسالاری و مردسالاری و اعمال محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بر فضای تنانه‌گی و فکری و عاطفی‌شان بیزارند. غافل از این که همین کارگران واقعی دارای گوشت و پوست همه به زبان و لهجه‌ای جز آنچه در مرکز رواج داده می‌شود نیز سخن می‌گویند و با این حال برخی از ما از پیوستن «ناسیونالیست»‌ها به جنبش ترس خورده‌ایم. غافل از این که همین محیط زیست آلوده و صنایع آلاینده، سلامتی کارگران و محیط زندگی آنان و خانواده‌هایشان را تهدید می‌کند و مسئله‌ی مبرم جنبش کارگری است.

تنها به خود جنبش کارگری بستگی دارد که بخواهد از این مبارزات چندگانه‌ی معطوف به حق زندگی، حق شورش، حق جنبش، حق دگرگونی، حق انفجارهای توده‌ای، حق محیط زیست قابل تحمل، حق اعتراض به فشارهای دستگاه سرکوب، به سود حق ارشدیتی که به درست یا نادرست برای خود قائل است بهره‌برد. اما جنبش کارگری باید بداند که این حق ارشدیت فقط زمانی واقعیت می‌یابد و به تحقق می‌پیوندد که این جنبش بتواند از آنچه منافع کوتاه مدت و حتی درازمدت اما یکسویه‌ی آن را تعریف می‌کند، فراتر رفته و در یک جنبش راستین صداهای دیگر مخالفان وضع موجود و طرح‌ها و برنامه‌های آنان را نیز بازتاب بدهد. مجرای یگانه به سوی آینده‌ی آزاد و پهناور وجود ندارد. مجراهای متعددی به روی آینده گشوده شده‌اند اهداف متفاوتی وجود دارند که صد البته باید بتوانند به هم پیوندند.

صدای نومید و خشم‌آگین کریم سیاحی هنوز در گوشم طنین انداز است و دلم را به درد می‌آورد. اما واقعیت این است که در فقدان این همبستگی است که تیرهای رها شده از ترکش جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی به دیوارهای مقابل برمی‌خورند کمانه می‌کنند یا مارپیچ وار گرد خود می‌گردند و هدر می‌روند. ویرانی اقتصاد کشور، تورم، ورشکستگی بانک‌ها و صندوق‌های قرض‌الحسنه، دزدی بی‌حد و حصری که از ثروت عمومی انجام می‌گیرد و توافقات پیدا و نهان بین دسته‌های دزدان که دست‌شان برای مردم رو شده است، بیکاری، گرسنگی، ویرانی و انحطاط ترسناک و تصورناپذیر طبیعت کشور، تبعیضات «طبیعی» انگاشته شده و به عادت‌واره‌های فرهنگی تبدیل شده، پیکر کشور را آماده‌ی یک پیکار همگانی و شورش عمومی کرده است. باید این سازمان اجتماعی ورشکسته را به سزای ناکارآمدی نابکارانه‌اش رساند و جا را به نظم جدید اجتماعی و موج‌های تازه‌ی اندیشه و عمل سپرد. وسایل پیکار را باید به تدریج فراهم آورد. کسانی که از فرا رفتن از سیاست هویت در ایران دم می‌زنند خبر ندارند که پرونده‌ی هنوز ناگشوده‌ای را مقابل خود داریم و امواج سهمگینی از پس پشت در راهند. بهتر است خود را با دگم‌های قدیمی فریب ندهیم. هیچ گروهی هیچ جنبشی هیچ جریانی نمی‌تواند به تنهایی این بار سنگین را بر دوش ببرد و همه را راضی کند. به نظر می‌رسد که کار جنبش کارگری باید از این قرار باشد: این هویت‌ها هر کدام، یکی از «من»‌های این طبقه است یکی از من‌های انکار شده‌ی این طبقه که با سیم خاردار

بین‌شان فاصله افکنده شده و یا با بستن چشم‌بندی به روی چشم این طبقه، حقیقت چند هویتی این موجود هزار سر را از خود او نهان داشته‌اند. جنبش کارگری در جستجوی فراسو، در جستجوی نظم اجتماعی نو، در جستجوی فردا، به این من‌های متعدد و هم‌زمان در ظاهر گونه‌گون نیاز دارد. حتی اگر این هم‌زمان این جنبش‌ها به روی جنبش کارگری آغوش نمی‌گشودند باز بهانه‌ای نبود برای این که ما آن‌ها را در آغوش نگیریم. فرقه‌گرایی حتی اگر از نوع طبقاتی اش هم بوده باشد یک نابسامانی و ناپهنجاری اجتماعی است. مربوط به گذشته‌ای است که باید همچون پوست مرده پشت سر رهاش کنیم. مرده‌ای است که باید به خاکش بسپاریم. زندگی را خفه نکنیم. البته که این جنبش‌های گونه‌گون به راستاهای به ظاهر متفاوتی می‌روند و به انگیزه‌های گاه متضادی در کار خلق جهان هستند. اما چپ و جنبش کارگری بارها نشان داده که در هنر پیوند دادن راستاهای متفاوت و انگیزه‌های متفاوت و یا حتی متضاد استاد است. عصری پیش چشم ما رو به انقراض می‌رود نظمی کهنه در پیش پای ما در کار جان دادن است، باید نشان بدهیم که سرشار از شادابی و شور زندگی و خلاقیت عمل و نظر هستیم. آن نیرویی می‌تواند این رانش، این نیروی سرشار زندگی و در یک کلام روح زمانه را در چنگ بگیرد که بتواند خیر را هم برای خود و هم برای همه‌ی آن دیگری‌ها بخواهد. هر یک از این جنبش‌ها از منطق درونی خود پیروی می‌کنند دست‌یافتن به یک سازش پرهمانگ بین این نیروها شاید هم الان دشوار جلوه کند اما احاله‌ی آن به آینده نیز کم از خدعه و فریب ندارد، آینده را در اینک و هم این‌جا باید ساخت. به تظاهر تزویر نکنیم و نگوئیم که می‌توانیم همه‌ی نیروها و راستاها را هم‌کاسه کنیم نگوئیم که می‌توانیم همه را یک‌جا نمایندگی کنیم. بسیار چیزها است که ما نمی‌دانیم و باید از محضر دیگران بیاموزیم. باب گفتگوی انتقادی همدلانه با جنبش‌های دیگر را گشوده نگاه داریم و درختی را آبیاری کنیم که گل سرخ آینده باید به آن تکیه کند. این درخت، جبهه مشترکی است که باید علیه دشمن مشترک تدارک ببینیم.

فروغ اسدپور - نهم آذر ۱۳۹۷

* * *